

جستاری در ماهیت انشاء در نظریه انتخاب

احسان تورکاشوند^۱

استادیار گروه معارف اسلامی دانشگاه ملایر

ایمان مختاری

دانش آموخته کارشناسی ارشد حقوق عمومی پردیس فارابی دانشگاه تهران

(تاریخ دریافت: ۹۴/۸/۱۰ - تاریخ تصویب: ۹۵/۲/۸)

چکیده

از موضوعات مهم در حوزه فقه سیاسی، بحث انتخابی یا به عبارتی انشایی بودن تعیین ولی فقیه است. در این زمینه ضروری است آثار فقههای قائل به نظریه ولایت انتخابی یا انشایی فقیه بررسی شود تا ماهیت رأی مردم از لحاظ «انشاء»، «انتخاب» یا «تشخیص» حاکم مشخص شود. از این رو هدف از این مقاله، تعیین ماهیت «انشاء» و اعطای ولایت از جانب مردم به عنوان شرطی برای مشروعیت ولی فقیه و مکمل مشروعیت الهی است. به این منظور و با استفاده از روشی تحلیلی و انتقادی، به مباحث مختلف پرداخته و نتیجه گرفته‌ایم که منظور از «انشاء» یا «انتخاب»، با توجه به ماهیت و نقش «بیعت» در این نظریه، در واقع همان «انشاء» ولایت برای فقیه جامع‌الشرایط و انتخاب وی برای منصب مزبور است که ماهیت «تشخیص یا کشف» دارد و به‌طور مستقیم توسط مردم یا از طریق شورایی از خبرگان و اهل حل و عقد این امر انجام می‌پذیرد.

واژگان کلیدی

انتخاب، انشاء، فقه سیاسی، ولایت فقیه، نظام سیاسی.

مقدمه

در زمینه ولایت فقها و شئون مختلف دخالت آنها در امور اجتماعی و محدوده‌های آن، نظریه‌های مختلفی وجود دارد. نظریه‌های ولایت فقیه، وکالت فقیه و نظارت فقیه، مهم‌ترین نظریه‌های مطرح شده تا زمان حاضرند، اما در نتیجه که همان اعمال حاکمیت است، تفاوت چندانی بین سه نظریه مذکور وجود ندارد، زیرا قرار گرفتن فقیهی در رأس حکومت بدون اختیارات لازم، بی‌معناست. از طرفی نظریه ولایت انتخابی فقیه در حقیقت ماهیتاً همان وکالت است، زیرا بیشتر به ولایت که همان اجرای احکام اسلام است نظر دارد و نه به شخص حاکم. از طرفی نظارت بدون اختیار حکومتی و صرفاً تشریفاتی برای فقیه بی‌معناست. اما در مورد حق انتخاب مردم در هر سه نظریه و مفهوم آن باید گفت که بسیاری از فقهای نظریه‌پرداز ولایت فقیه تأثیر مستقل و مستقیمی برای رأی مردم در مشروعیت حکومت قائل نیستند. هیچ‌یک از فقهای نظریه‌پرداز ولایت فقیه تاکنون از انتخاب مردم به معنای مصطلح (دموکراسی) سخن نگفته‌اند، بلکه اختیار مردم در تعیین سرنوشت خودشان را پذیرفته، ولی انتخاب مردم را مقید به شروط خاصی کرده‌اند. در نظریه ولایت انتخابی منظور از انتخاب، تقریباً همان معنای تشخیص و کشف است.

در این زمینه آیت‌الله جوادی آملی مطلبی دارند که مؤید مفهوم تشخیص است: «چون «ولایت فقیه» به معنای ولایت فقاہت یعنی ولایت مکتب تام و کامل و جامع اسلامی و الهی است، بازگشت چنین ولایت و قیومیتی، به ولایت خداوند و قیوم بودن اوست و مسلوب‌الاختیار بودن بنده در برابر خداوند، مقام تسلیم اوست که نهایت کمال انسان محسوب می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۲۰۹). بنابر این سخن، مردم باید معیارهای مکتب را در زمینه تشخیص و تعیین فقیه جامع‌الشرایط رعایت کنند. ایشان در مورد نصب و چگونگی تعیین یک فقیه برای حکومت بر مردم در عصر غیبت نیز می‌گوید: «نصب به معنای تعیین صاحب یک عنوان، برای تصدی یک مقام و سمت است؛ مثلاً فقیه جامع‌الشرایط برای تصدی مقام افتاء و قضا و به‌دست آوردن فتوا یا استنباط احکام قضا و اجرای آن از جانب خدا نصب می‌شود. در مسئله ولایت نیز که سمت سوم فقیه است، وی از طرف امام معصوم (ع) برای سمت ولی‌الافتاء، ولی القضا و ولی الحکومه نصب می‌شود...» (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ۸۳) و نیز می‌فرماید: «امامان معصوم (ع) سمت‌های سه‌گانه افتاء، قضا، و حکومت را حق فقیه جامع‌الشرایط، بلکه وظیفه او قرار داده‌اند. نکته قابل توجه آنکه سمت‌های سه‌گانه یادشده، پیش از رجوع مردم نیز برای فقیه وجود دارند و با رجوع مردم تحقق عملی و خارجی می‌یابند. در حقیقت همه آنچه باید از طرف شارع مقدس جعل شود، برای فقیه جامع‌الشرایط بالفعل تحقق یافته و هیچ‌یک از آنها در حدّ قوه و شائبیت نیست (برخلاف فقیه متجزی که آنها را بالقوه داراست، نه بالفعل)؛

ولی اجرای فعلی و تحقق عملی آن سمت‌ها، بر پذیرش مردم متوقف است» (همان: ۸۵). ایشان در جای دیگری در مورد تفاوت وکالت و ولایت به صراحت می‌فرماید: «نصب و تعیین ولایت، نمی‌تواند همانند وکالت از سوی خود انسان‌ها باشد؛ یعنی یک انسان عاقل و بالغ و... نمی‌تواند اختیار و اراده خود را به دیگری واگذار کند و بگوید من حق حاکمیت بر خود را به تو واگذار می‌کنم و تو را «قیم تام‌الاختیار» خود قرار می‌دهم و خود را «مسلوب‌الاختیار تام» می‌گردانم. بنابراین آنچه یک شخص برای خود معین می‌کند، تنها در محور وکالت و توکیل است نه در محور ولایت و تولیت» (همان: ۲۰۹). بنابر توضیحات آیت‌الله جوادی آملی، انتخاب مختص وکالت است و در ولایت، محلی برای انتخاب نمی‌ماند، بلکه مردم صفات مربوط به فقیه جامع‌الشرایط را تشخیص می‌دهند.

آیت‌الله مصباح یزدی در مورد وکالت فقیه و نظام سیاسی مورد نظر اسلام می‌گوید: «...کسانی که نظریه «وکالت فقیه» را مطرح کرده‌اند، معنای حقوقی وکالت را به این مقصود که مردم دارای حقوق اجتماعی ویژه‌ای هستند در نظر گرفته‌اند که با تعیین رهبر حقوق مذکور را به او واگذار می‌کنند. این نظریه که اخیراً برخی آن را به‌عنوان نظریه فقهی مطرح کرده‌اند، در تاریخ فقه شیعه پیشینه‌ای ندارد و اثری از آن در کتاب‌های معتبر فقهی دیده نمی‌شود. از نظر حقوقی، وکیل کارگزار موکل و جانشین او محسوب می‌شود و اراده‌اش همسو با اراده موکل است. وکیل باید خواست موکل را تأمین کند و در محدوده اختیاراتی که از طرف موکل به او واگذار می‌شود، مجاز به تصرف است. آنچه در نظام سیاسی اسلامی مدنظر است، با این نظریه مطابق نیست. بعضی از اختیارات حاکم در حکومت اسلامی مثل داشتن حق اجرای حد قصاص، حتی در حوزه حقوق مردم نیست... بنابراین حکومت حقیقی است برای حاکم از جانب خدا و نه از جانب مردم...» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۹۵). نظریه نصب و نقش مردم در آن می‌گوید: «طبق نظریه «نصب» وکالتی در کار نیست و خبرگان به‌منظور عدم ایجاد اختلاف انتخاب می‌شوند. مثل اینکه کسانی می‌خواهند ملکی را معامله کنند، ابتدا باید بر کارشناس‌ها توافق کنند. چون امکان دارد ده‌ها کارشناس موجود باشد، اما طرفین باید بر دو کارشناس توافق کنند. این توافق بر کارشناسان در واقع همان رأی به خبرگان است؛ یعنی ما به آنها رأی می‌دهیم تا آنها به کاندیدای اصلح شهادت دهند. پس مردم کسانی را که صلاحیت شهادت دارند انتخاب کرده تا در شاهدان اختلافی پیش نیاید» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۱۲۴).

آیت‌الله مصباح یزدی در مورد حکمت شرکت مردم در انتخابات خبرگان رهبری برای تعیین رهبر آورده: «مردم با رأی به خبرگان رجوع به «بینه» کرده‌اند؛ یعنی کارشناس دینی را برگزیده تا سخن آنان به‌عنوان حجت شرعی معتبر باشد. این امر تازگی ندارد، زیرا مردم همیشه در امور شرعی خویش به «بینه» رجوع می‌کنند، از قبیل اینکه برای تشخیص مرجع

تقلید به افراد خبره عادل مراجعه کرده تا حجت شرعی داشته باشند...» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۳)، زیرا این سخن که مردم صفات حاکم را «تشخیص» می‌دهند، بر این مبنا متکی است که مردم صفات مربوط به مرجع تقلید را نیز در صورت آگاه بودن به مبانی آن، تشخیص می‌دهند و در غیر این صورت با شهادت دو شاهد عادل او را انتخاب می‌کنند. از این مورد می‌توان ملاک گرفت که مردم در زمینه انتخاب حاکم اسلامی نیز صرفاً تشخیص‌دهنده هستند و نه انتخاب‌کننده به معنای خاص، زیرا با وجود فقیه جامع‌الشرایط، بر مردم واجب است که با او بیعت کنند.

بر این اساس این مقاله در پی پاسخ به این پرسش که مفهوم إنشاء در نظریه ولایت فقیه چیست و نقش مردم در اعطا و اعمال ولایت توسط فقیه چیست که به‌طور مفصل به بحث در مورد آن پرداخته‌ایم و نظرهای مراجع و متفکران اسلامی برجسته را مورد بحث قرار داده‌ایم.

ماهیت و نقش انتخاب مردم در تعیین ولی فقیه

همان‌طور که ذکر شد، در مورد شیوه تعیین حاکم اسلامی نظریه‌های گوناگونی مطرح شده است. از بین سه نظریه مذکور، طرفداران ولایت انتخابی فقیه بر این باورند که از روایاتی که بر ولایت فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت دلالت می‌کند، نصب بالفعل فقیهان را نمی‌توان اثبات کرد، بلکه این روایات تنها در مقام بیان شرایط ولی امر است؛ اما انتخاب ولی امر به عهده امت گذاشته شده است (برجی، ۱۳۹۰: ۳۵۸).

از نظر تاریخی اولین کسی که به‌صراحت از انتخاب ولی امر سخن گفته، سید اسدالله میراسلامی معروف به خارقانی از علمای دوره مشروطه است. به عقیده ایشان مجری احکام اسلام در همه زمان‌ها حتی در عصر حضور باید توسط مردم انتخاب شود و تصریح کرده که از نظر قرآن شرایط اولی الامر عبارت است از ایمان، تأدیة امانات و حکم به عدل که مسلمانان در هر زمان باید مصداق قرآنی را تعیین و انتخاب کنند و اطاعت وی را لازم بدانند. نظریه ولایت انتخابی مقیده فقیه به‌طور مشخص و به معنای دقیق خود در آثار آیت‌الله منتظری مطرح شده است و در مورد دیگران چنین نیست، زیرا به‌نوعی به انتخاب فقیه توسط مردم اشاره کرده‌اند، ولی صاحب اصلی نظریه مذکور آیت‌الله منتظری است (برجی، ۱۳۹۰: ۳۵۹).

بعضی فقها رأی مردم را در مشروعیت دادن به اعمال ولایت توسط فقیه دخیل دانسته و عده‌ای تنها مقبولیت فقیه را ناشی از رأی مردم می‌دانند. برای مثال آیت‌الله مصباح یزدی می‌گوید: «منظور از مقبولیت «پذیرش مردمی» است. اگر مردم به فرد یا گروهی برای حکومت تمایل نشان دهند و خواستار اعمال حاکمیت از طرف آن فرد یا گروه باشند و در نتیجه حکومتی براساس خواست و اراده مردم تشکیل گردد، گفته می‌شود آن حکومت دارای

مقبولیت است و در غیر این صورت از مقبولیت برخوردار نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۵۳). آیت‌الله مصباح در مورد رابطه مشروعیت با مقبولیت نیز می‌گوید: «... اگر مشروعیت یک حکومت را «پذیرش مردمی» آن بدانیم و اینکه افراد یک جامعه براساس رضا و رغبت حاکمیت آن را گردن نهاده باشند، در این صورت مشروعیت و مقبولیت پیوسته با هم خواهند بود... اما اگر ملاک مشروعیت را امر دیگری غیر از «پذیرش مردمی» قرار دهیم آنگاه امکان انفکاک مشروعیت از مقبولیت وجود خواهد داشت و ممکن است حاکمان و حکومت‌هایی را پیدا یا فرض کرد که گرچه مشروعیت دارند اما مردم به آنها اقبالی ندارند...» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۵۴)، اما به‌عنوان مطلبی که بتوان به نظر اصلی ایشان در مورد مفهوم مقبولیت پی برد، اشاره می‌کنیم.

آیت‌الله مصباح سه احتمال را ذکر می‌کند و اولی را می‌پذیرد: «۱. طبق نظری، اصل تشریح حکومت و حاکمیت فقیه از طرف خدا و امام زمان (عج) بوده و تعیین شخص و مصداق آن هم باید به‌نوعی به امام زمان (عج) انتساب پیدا کند، اما تحقق عینی و استقرار حکومتش بستگی به قبول و پذیرش مردم دارد. ۲. اصل مشروعیت حکومت فقیه در زمان غیبت به نصب عام از طرف خدا و امام زمان (عج) بوده اما تعیین شخص و تحقق و استمرار حکومتش بسته به رأی و انتخاب مردم است. ۳. احتمال دارد در زمان غیبت حتی اصل مشروعیت فقیه و حکومتش نیز منوط به پذیرش و قبول مردم باشد» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۶۵، ۶۶، ۶۹). بنابراین مقبولیت در نظر آیت‌الله مصباح یکی از شاخص‌ترین ارکان ولایت فقیه در احتمال اول است، و ایشان حتی از نظر تعیین و تشخیص فقیه جامع‌الشرایط نیز نقشی برای مردم قائل نیستند، بلکه تنها از نظر کارآمدی حکومت و حاکمیت و عینیت اجتماعی آن، پذیرش مردم را شرط می‌دانند. به همین دلیل نمی‌توان ایشان را در زمره معتقدان به نصب عام دانست، بلکه صاحب نظریه خاص خود است.^۱

البته آیت‌الله مصباح می‌گوید: «اگر یکی دو نفر از فقهای معاصر را استثنا کنیم، بقیه فقهای شیعه معتقدند که در زمان غیبت، حاکم شرع عبارت از فقیه جامع‌الشرایط است که براساس توقیع شریفی که از ناحیه مبارک امام زمان (ع) به ما رسیده و نیز سایر ادله‌ای که در این زمینه وجود دارد، به نصب عام برای حکومت نصب شده است. کسانی از فقها که رأی و نظر آنها در دسترس است بر این مطلب متفقند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۶۴). شاید بتوان به‌نحوی نظریه ولایت

۱. منشأ و مبنای اصلی نظریه کارآمدی آیت‌الله مصباح یزدی مبتنی بر نظریه نظام «اصالت وظیفه» است که نقش رأی مردم در آن از نظر «کارآمدی» و نه از باب «مشروعیت» است؛ یعنی اگر همه مردم فرد غیرصالحی را برای حکومت ترجیح دهند، درجه‌ای از «نامشروعیت» این امر کاسته نخواهد شد. براساس این مکتب، نظامی که مقبول مردم نیست، کارآمدی پایینی دارد. به‌عبارت بهتر، تفاوت عمده میان نظام اصالت وظیفه و اصالت قرارداد اجتماعی این است که در حکومت اصالت وظیفه فقط هنگامی که رأی مردم مورد قبول حاکم مشروع باشد، مشروع است و نه مستقلاً (لاریجانی، ۱۳۸۳: ۶۸-۶۷).

فقیه را به همه مراجع تعمیم داد، هرچند در خصوص محدوده اختیارات ولی فقیه همچنان اختلاف‌هایی وجود دارد.^۱

در نظریه اولی که رأی مردم را در مشروعیت‌بخشی به ولی فقیه دخیل می‌داند و ولی فقیه را پس از انتخاب و بیعت مردم مجاز به اعمال ولایت می‌داند، می‌توان بیعت مردم را با ولی فقیه عقد دانست و شروط ضمن عقدی مانند مدت‌دار کردن اعمال ولایت را تعیین کرد (منتظری، ۱۳۸۷: ۲۵؛ باقی، ۱۳۹۴: ۴۱-۴۰).

برخی محققان در این زمینه گفته‌اند: «بیعت مردم با حاکم اسلامی حداقل سه نقش عمده دارد: ۱. نقش کارامدی: بیعت تأمین‌کننده نیروی لازم برای تشکیل حکومت و زمینه‌ساز تحقق آن در خارج است؛ ۲. شرط اعمال ولایت: این احتمال وجود دارد که امامان فقط در صورت اطاعت مردم از آنها موظف به تشکیل حکومت‌اند، نه از هر طریق ممکن. مقبوله عمر بن حنظله درصدد بیان وظیفه مردم است که باید به فقیه مراجعه کنند، نه درصدد بیان وظیفه فقیهان؛ ۳. فعلیت بخشیدن به ولایت فقیه: در صورتی که چند نفر واجد شرایط وجود داشته باشند، مردم می‌توانند به هر یک از آنها مراجعه کنند؛ و به هر یک که رجوع کردند او ولی و رهبر جامعه می‌شود» (مهوری، ۱۳۷۷: ۷۸-۷۶).

همچنین گفته شده شارع مقدس تنها به بیان شرایط حاکم اکتفا کرده است و مردم در عصر غیبت، فقیه دارای شرایط را به حکومت انتخاب می‌کنند. اگر برای فقهای واجد شرایط منصب امامت از جانب ائمه به صورت عام ثابت شود، سخنی تمام و پذیرفتنی است، البته چنین امری محقق نشده است، وگرنه بر امت واجب است از میان فقها، فقیه واجد شرایط را تشخیص دهند و او را برای تصدی این مقام کاندیدا و انتخاب کنند. این نظریه در واقع به نوعی مردم را محق دانسته و از این رو مشروعیت در این نظریه وجهه‌ای دوگانه و به عبارتی الهی مردمی است.

نظریه آیت‌الله حسینعلی منتظری

آیت‌الله منتظری ابتدا خود از قائلان به نظریه نصب بود، به این صورت: «و بالجمله، کون الفقیه العادل منصوباً من قِبَل الائمه «ع» لمثل تلك الأمور العامة المهمة التي يبتلى بها العامة مما لا

۱. از جمله فقهای معاصر که اعتقادی به برخی شئون ولایت برای فقیه نیستند، می‌توان به آیات عظام بهجت فومنی و شبیری زنجانی اشاره کرد. آیت‌الله بهجت در جامع‌المسائل خود و در بیان محدوده اختیارات نایب عام، این مسئله را متذکر شده‌اند: «برای نائب عام در غیبت، ولایت عامه ثابت نیست؛ پس نمی‌تواند تخصیص به بعض دهد مگر در تشاح و تنازع که مذکور شد با وصول نوبت به رفع حاکم یا عدول مؤمنین (در صورت فقد حاکم)» (بهجت، ۱۴۲۶ق: ۹۸). آیت‌الله شبیری زنجانی نیز در رساله عملیه خود در ثبوت رؤیت هلال به واسطه حکم حاکم اشکال وارد کرده‌اند. البته یادآور شده‌اند که اگر موجب اطمینان شود، کافی است (شبیری زنجانی، ۱۳۹۰: ۳۵۷).

إشكال فيه إجمالاً بعد ما بيّناه، و لا نحتاج في إثباته إلى مقبوله ابن حنظله. غاية الأمر كونها أيضاً من الشواهد، فتدبر؛ و خلاصه آنکه؛ هیچ اشکالی در این وجود ندارد که فقیه عادل جامع الشرائط از طرف امامان برای امور عامه مهم که مورد ابتلای مردم است منصوب شده است و در این خصوص نیازی به مقبوله عمر بن حنظله هم نیست. حداکثر این مقبوله به عنوان شاهدهی بر نصب است» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۴۵۹-۴۶۱-۴۱۶ق: ۷۹).

سپس با تجدید نظر در نظریه نصب، نظریه انتخاب را مطرح کرد؛ «فلا محاله يصير الوالي بالفعل من الفقهاء من انتخبه الامه و فوضت اليه الامانه الالهيه فهو الذي يحق له التصدي لسوون الولاية بالفعل و لا يجوز للباقيين- و ان وجدوا الشرايط- مباشرتها آلاً تحت امره و نظره من غير فرق بين الامور الماليه و غيرها و الجزئية و الكلية؛ بدون تردید ولایت ولی فقیه به واسطه انتخاب مردم صورت می‌گیرد. و این امانت الهی از طرف مردم به او تفویض می‌شود و بقیه مردم حتی اگر سایر شرایط را هم داشته باشند نمی‌توانند در امور ولایت تصرف کنند مگر تحت امر و نظر آن ولی فقیه. در این تصرف فرقی بین تصرف مالی و غیر مالی و کوچک و بزرگ نیست» (منتظری، ۱۳۶۶، ج ۱: ۴۱۶).

ایشان شرایط مشروعیت امارت و حکومت را به این صورت بیان می‌کند: «مشروعیت امارت و حکومت یا به جعل معصوم است یا به قرارداد بین والی و رعیت که از آن به بیعت تعبیر شده است. و صحت قرارداد تابع رضایت طرفین عقد است. و ادله وجوب وفای به عقود و عهود بر لزوم عمل به آن برحسب خصوصیات مذکوره در عقد و از جمله وجوب و حدود اختیارات دلالت دارند» (منتظری، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۰۱). براساس نظریه انتخاب از روایاتی که دال بر ولایت فقیهان واجد شرایط در عصر غیبت می‌کند، نمی‌توان نصب بالفعل فقیهان را اثبات کرد، بلکه این روایات تنها در مقام بیان شرایط ولی امر است؛ اما انتخاب ولی امر به عهده امت گذاشته شده است (منتظری، ۱۳۸۷: ۱۲، ۱۵، ۲۴؛ قاضی زاده، ۱۳۸۶: ۲۶).

از طرفی سید کاظم حائری در پاسخ آیت الله منتظری و در اشکال به نظریه ایشان خاطر نشان می‌کند: «عقل و عقلا به ولایت فرد فقیه به عنوان قدر متیقن حکم نمی‌کند. روایات هم نگفته حتماً (انسان عادل امین غیر فقیهی) احکام شرع را به شکل اجتهادی بدانند. پس می‌توان حکومت را به دست کسی داد که متعهد به رجوع به فقیه البته در اموری که این مراجعه دخالت دارد می‌باشد» (حائری، ۱۴۱۴ق: ۱۱۲-۹۷).

آیت الله منتظری پس از سال‌ها با تجدید نظر در نظریه ولایت انتخابی مقیده، نظریه نظارت فقیه را مطرح کرد.

آقای منتظری در توضیحاتی در این زمینه می‌گوید: «ولایت انتخابی از قبیل وکالت به معنای خاص نیست چراکه وکالت عقدی جایز ولی بیعت و انتخاب از عقود لازمه است، و نیز

وکیل در وکالت حق امر و نهی به موکل ندارد، درحالی که در ولایت انتخابی، والی منتخب مردم حق امر و نهی و اعمال ولایت دارد» (منتظری، ۱۳۸۸: ۲۵)، بدین معنا ایشان به وکالت اعتقادی نداشته است، زیرا به بیان خودشان مقتضای ولایت، صدور اوامر و نواهی ولایی بوده است که مولی علیهم باید از آنها تبعیت کنند.

اما به عنوان مطلبی که تقریباً صراحت در اعتقاد ایشان به «تشخیص» دارد و نه «انتخاب»، می توان به این مطلب اشاره داشت: «بیعت با امام مسلمین و یا رأی دادن به او یک «تکلیف» است، و هر کس که از وظیفه خود امتناع می کند، می توان او را با اعمال قدرت و فشار، به آن وادار کرد»: «فإن كان هنا حاكم منصوص عليه فهو، و الا وجب على من وجد فيه الشرايط، ترشيح نفسه لذلك و وجب على سائر المسلمين السعي لتعيينه و انتخابه. و التفاعس عن ذلك معصية كبرى فيجوز للحاكم المنتخب في المرحلة السابقة إجبارهم على ذلك، كما هو المتعارف في بعض البلاد في عصرنا؛ پس اگر حاکمی وجود داشت که به حکومت آن تصریح شده باشد پس به او باید مراجعه شود و در غیر این صورت هر کس که شرایط را دارد باید خودش را برای چنین امری ارائه کرده و بر سایر مسلمانان نیز واجب است آن را معین و انتخاب کنند و سرپیچی از این امر گناه کبیره است و حاکم قبلی نیز می تواند مردم را بر این امر وادار کند چنانکه در برخی از جوامع متداول است» (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۱: ۵۷۱).

همان طور که بیان شد، تنها موضوعی که از این عبارات استنباط می شود، این است که انتخاب فقیه جامع الشرايط توسط مردم واجب است، ولی قبل از اعطای ولایت توسط مردم، حاکم ولایت ندارد، بلکه مردم ولایت را به او اعطا می کنند.

آقای منتظری همچنین می گوید: «حاکم و مردم می توانند حکومت را مقید به رعایت قیودی از قبیل قانون اساسی کنند... که از آن تخلف نکند» (منتظری، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۶-۲۷۵)، البته ایشان در مورد شرط ضمن عقد زمانی، صلاحیت فقیه برای اعمال ولایت را با انقضای شرط زمانی منقضی می دانند، ولی در زمینه انعزال حاکم با ارتکاب یک خطای جزئی او را معزول نمی داند و اذعان دارد: «صدور معصیت جزئی و خطا از سوی حاکم به شرطی که حکومت بر موازین اسلامی باقی باشد موجب انعزال حاکم نمی شود. ولی چنانچه حکومت از چهارچوب اسلامی خارج شود، با رعایت شرایط تدریجی نهی از منکر، قیام بر علیه او جایز بلکه واجب می شود» (منتظری، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۶).

ایشان ارتکاب گناهان کبیره و اصرار بر صغیره را که مصادیق متعدد فردی و اجتماعی در اسلام دارد، مانند یک عملکرد (من غیر حق) را موجب از دست دادن صفت عدالت می دانند و این نکته از اظهارات ایشان پیداست. با توجه به نظرهای طراح نظریه انتخاب می توان ولی فقیه را مقید به رعایت قانون اساسی کرد و شرط زمانی نیز برای او تعیین کرد که ولی فقیه از باب

لزوم و وجوب وفای به عهد در چارچوب قانون اساس رفتار کند. به‌طور کلی امکان قائل شدن شروط ضمن عقد به‌ویژه مدت‌دار و موقت بودن تصدی ولایت توسط فقیه و پایبندی او به قوانین بشری و موضوعه مهم‌ترین ویژگی دیدگاه‌های سیاسی متأخر ایشان در زمینه ولایت فقیه است که آن را از تمام نظریه‌های دیگر متمایز می‌سازد. ویژگی‌های مذکور در نظریه انتخابی پیشنهادی ایشان با مدل‌های حکومتی بر پایه دموکراسی‌های امروزی در نظام‌های حقوق اساسی تطابق زیادی دارد و راه را برای ایجاد و ایفای نقش جامعه مدنی و سایر ارکان یک حکومت دموکراتیک مانند مطبوعات و رسانه‌های گروهی با تطبیق با ارکان نظریه ایشان و در چارچوب آن باز می‌گذارد و هموار می‌کند. شایان ذکر این است که نظریه ایشان یک نظریه حق‌محور و مردم‌سالار است، به این معنا که همه مردم حق تعیین سرنوشت خویش را دارند، و نظر، رأی و جایگاه همه مردم اهمیت بسیاری دارد.

پس از برشمردن دیدگاه‌های ایشان باید گفت اشکالاتی به نظرهای ایشان وارد است، از جمله اینکه در مورد شرط زمانی، چطور ممکن است فقهی جامع‌الشرایط باشد و ثبوتاً و اثباتاً واجد شرایط رهبری باشد، ولی با انقضای مدت رهبری کنار برود، مگر اینکه فقهی عادل‌تر و باتقواتر و به تعبیری عدل و اتقی از او که از نظر علم و کفایت سیاسی و اجتماعی هم در درجه بالایی باشد، بتواند جای او را بگیرد.

در مورد شرط التزام به قانون اساسی، می‌توان گفت شرط قابل قبولی است؛ با توجه به آیاتی که بر لزوم وفای به عهد دلالت دارند (البته در صورتی که همه اصول آن مطابق موازین شرع باشند). همچنین آنچه به‌طور ویژه مربوط به حقوق ملت می‌شود، که در رعایت اصول و موارد مربوط به حقوق ملت منعکس می‌شود، بر حاکم لازم است که آنها را رعایت کند، شایان ذکر است که ولی فقیه موظف به تضمین رعایت و اجرای موازین و مقررات اسلامی و رعایت و تأمین مصالح عمومی در جامعه است که ممکن است از طریق قانون اساسی امکان‌پذیر باشد یا نباشد و او در این زمینه ملزم به اجرا و پایبندی به اصولی است که اختیارات لازم را برای او به‌همراه داشته باشد. آیت‌الله منتظری همچنین منظور از رأی و انتخاب مردم را، به این صورت که رأی همه مدنظر است یا خیر، معین نکرده‌اند.

ایشان در مورد حق انتخاب مردم می‌گویند: «مردم در اسلام و ایمان و اعتقادات قلبی تفاوت دارند. ولی حقوق سیاسی و اجتماعی آنان تابع درجات ایمان آنان نیست، بلکه همه در حق انتخاب کردن و انتخاب شدن و سایر حقوق اجتماعی مساوی می‌باشند» (منتظری، ۱۳۸۶، ج ۸: ۳۲۰). البته تعبیرات ایشان شایان تأمل است، زیرا در تفکر اسلامی، انسان درجه‌بندی ندارد، ولی برخی متفکران اسلامی، قائل به درجه‌بندی شهروندان بسته به میزان پایبندی به حقوق و تکالیف فردی و اجتماعی‌شان هستند.

آیت‌الله مصباح یزدی در مورد «اصل وحدت در انسانیت و تابعیت شهروندان» می‌گوید: «... گرچه انسان‌ها در انسانیت مشترکند و از نظر اسلام انسان درجه یک و درجه دو نداریم، ولی لازمه‌اش این نیست که تمام مردم در مسائل اجتماعی، از نظر حقوق و تکالیف مساوی باشند. در این زمینه کسانی که یا آگاهی کافی به مسائل نداشته یا اغراض سوئی را دنبال می‌کنند تا بتوانند با دیدگاه‌های ضد اسلامی و ضد انقلابی خود... علیه انقلاب تلاش کنند، مغالطه‌ای کرده و گفته‌اند که چون انسان درجه یک و دو نداریم پس در جامعه تمام مردم باید از حقوق یکسان برخوردار باشند؛ ... در پاسخ این مغالطه باید گفت تفاوتی در انسانیت نیست ولی منشأ تمام حقوق و تکالیف، اصل انسانیت مشترک بین همه نیست» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۱).

آیت‌الله مصباح ادامه می‌دهد: «اینکه چه کسی حق دارد و چه کسی حق ندارد، موضوعی است که مکاتب مختلف فلسفه حقوق، مانند مکاتب حقوق تاریخی، پوزیتیویسم، حقوق طبیعی و مکاتب حقوقی دیگر پاسخ‌های متفاوتی داده‌اند. اسلام در این مورد نظر خاصی دارد؛ یعنی براساس بینش توحیدی اسلام، بازگشت اصل همه حقوق به خدا باید باشد چون هستی و هر که هر چه دارد از اوست: در امور تکوینی، وجود و هر چه داریم از خداست «إِنَّا لِلَّهِ» و همه چیز «من الله» است. امور تشریحی نیز باید مستند به خدا باشد. این بینش کلی ما در خاستگاه پیدایش حقوق است که: خداوند دیگران را از حقوق برخوردار می‌کند... ملاک حقوق اعطایی خداوند به بندگانش، جایگاه آنها در هستی است... چون مکلفیم که به‌سوی خدا حرکت کرده و از او اطاعت کنیم، باید دارای حقوقی شده تا به این راه ادامه دهیم. بر این اساس آنچه در جامعه مانع حرکت تکاملی انسان‌هاست، باید به‌وسیله حکومت اسلامی کنترل شود... بنابراین ملاک برخورداری از حقوق، قابلیت‌های افراد و شرایط و ظرفیت‌های رشد و تکامل آنهاست که تکالیفی را بر عهده آنان می‌گذارد و در پرتو آنها باید از حقوقی برخوردار شوند» (مصباح یزدی، ۱۳۹۱: ۳۱۴-۳۱۲).

با دلایلی که ذکر شد، به‌طور تقریبی مشخص شد که مسئله انتخاب ولی فقیه چه از سوی خبرگان منتخب ملت و حتی چه از سوی ملت، انتخاب به معنای رایج نیست و منظور تشخیص صفات مربوط به فقیه جامع‌الشرایط است. همین‌طور به‌طور مشخص در مورد بحث مرجع تقلید چنانچه مردم مرجع اعلم را از طرق مختلف که در رساله‌های عملیه ذکر شده است، تشخیص دهند، تغییر مرجع بر آنها واجب است که در این زمینه دو نکته وجود دارد: اول اینکه مردم صفات مرجع را تشخیص می‌دهند و دوم اینکه در صورت تشخیص مرجع اعلم باید تغییر مرجع دهند، زیرا با مشخص شدن و احراز مرجع اعلم، موضوع وحدت مرجعیت محقق می‌شود و از همین مسئله می‌توان وحدت ملاک گرفت که به طریق اولی در مسائل اجتماعی نیز مردم یا نمایندگانشان صفات مربوط به حاکم جامع‌الشرایط را تشخیص

می‌دهند و زمام امور کشور و حکومت را به او می‌سپارند که در این زمینه نیز براساس نظریه ولایت انتخابی مقیده، یکی از شرایط حاکم اعلم بودن است (منتظری، ۱۳۸۸: ۳۳-۳۲).

آیت‌الله منتظری در زمینه انتخاب فقیه جامع‌الشرایط توسط مردم می‌گوید: «... بر امت در عصر غیبت واجب است که فقیه جامع‌الشرایطی را انتخاب کرده و حکومت خویش را به وی بسپارند و چنین شخصی با انتخاب و تولیت آنان والی بالفعل جامعه می‌گردد و محذوری در بین باقی نمی‌ماند». بنابراین ایشان ولایت را نوعی تولیت و فقیه جامع‌الشرایط را متولی امور مردم می‌دانند که در چارچوب عقد بیعت به اعمال ولایت بر مولی‌علیهم می‌پردازد. ایشان همچنین می‌گوید: «... طبق نظریه‌ای که ما آن را تقویت کردیم گفتیم با انتخاب امت نیز امامت منعقد می‌شود، منتهی در طول نصب و به‌هنگام نبودن آن و بدین صورت شاید ائمه (ع) در عصر غیبت امور ولایی را به انتخاب امت واگذار فرموده‌اند متتهای امر شخص منتخب باید واجد شرایط و ویژگی‌هایی که شارع در والی مشخص فرموده باشد» (منتظری، ۱۳۷۹، ج ۲: ۲۵۱).

بنابراین عبارات، ایشان منصب امامت را نیز مانند ولایت انتخابی می‌دانند و حق انتخاب برای امت قائل‌اند. مشخص است که منظور ایشان از تمام این بیانات، حق انتخاب به معنای مصطلح برای مردم نیست و تاکنون اگر صاحب‌نظری چنین برداشتی از عقاید و نظرهای ایشان داشته است، شاید از آثار شفاهی و سخنرانی‌های ایشان چنین برداشتی کرده باشد، وگرنه در آثار مکتوب ایشان، به هیچ عنوان صحبت از حق انتخاب مستقل و به معنای واقعی کلمه برای مردم نیست، زیرا ایشان وقتی که از وجوب انتخاب فقیه جامع‌الشرایط می‌گوید یا اینکه به‌صراحت می‌گوید نظریه نخب در طول نظریه نصب است و فقیه منتخب باید دارای شرایط معینه توسط شارع باشد متتها کسی به ولایت منصوب نشده است، همه دلالت بر تشخیص دارند و نه انتخاب و از کلامشان چنین استنباط می‌شود که در صورت انتخاب فردی غیر از فقیه جامع‌الشرایط، اولاً این انتخاب نافذ نیست؛ ثانیاً مردم در این صورت مرتکب معصیت شده‌اند که به فردی غیر از فقیه جامع‌الشرایط مراجعه کرده‌اند.

در جای دیگری می‌گویند: «کان للامه حق الانتخاب، ولكن لا مطلقاً بل لمن وجد الشرائط و المواصفات المعتره و لعل امامه الفقهاء في عصر الغيبة من هذا القبيل؛ امت اسلامی حق انتخاب دارند اما این حق مطلق نیست بلکه اختصاص به کسی دارد که همه شرایط و اوصاف معتبر را داشته باشد و شاید امامت فقها در عصر غیبت هم از این قبیل باشد» (منتظری، ۱۴۰۹، ج ۱: ۴۰۴).

از نظر آیت‌الله منتظری ولایت از طرف خداوند متعال برای فقها جعل شده است، ولی به این صورت که شرایطی برای حاکم تعیین شده و تعیین او به خود مردم واگذار شده است. از

طرفی ایشان ماهیت ولایت فقیه را تلفیقی از «ولایت» و «وکالت» می‌بیند، به این صورت که مردم از طریق بیعت، ولایت را برای فقیه جامع‌الشرایط انشاء کرده و او را ملزم به ایفای تعهداتی می‌کنند. بدین سخن، از نظر آیت‌الله منتظری ولایت نوعی عقد لازم است که جز با از دست رفتن برخی شرایط، نمی‌توان آن را برهم زد و بدین معنا وکالت است، ولی نه به معنای خاص، بلکه از این نظر که حکومت حق مردم است و آنها هستند که آن را به‌عنوان امانت به فقیه واگذار می‌کنند، وکالت است، ولی چون حاکم حق امر و نهی به مردم را دارد، ماهیت ولایت دارد.

دیدگاه آیت‌الله استاد شهید مرتضی مطهری

شهید مطهری از متفکرانی است که به نظریه انتخاب گرایش دارد و در اینجا به چندین مورد از نشانه‌های اعتقاد ایشان به نظریه انتخاب اشاره می‌شود.

استاد مطهری به ادله ولایت فقیه نپرداخته و ادله فقها را برای ولایت اجتماعی ناقص می‌داند (مطهری، ۱۳۵۸، ج ۷: ۴۵۳). به نظر ایشان در اسلام صفات حاکم مطرح شده است، یعنی آن کس که دارای آن صفات است، باید حاکمیت پیدا کند؛ یعنی ایشان انتصاب کلی فقیه را می‌پذیرد و اذعان دارد که ماهیت حکومت، قهراً ولایت بر جامعه و نه نیابت از جامعه و وکالت از جامعه است. در فقه هم این مسئله به‌عنوان ولایت حاکم مطرح است؛ از نوع ولایتی که بر قصر و غیب دارد. پس ملاک انتخاب مردم نیست، انطباق با معیارهای الهی است که در آن صورت خودبه‌خود حاکم شده و منعی ندارد که در یک زمان، ده‌ها حاکم شرعی و ولی شرعی وجود داشته باشد (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۵۳).

اما بدون انتخاب و تأیید مردم کسی حاکم نشده و مسئله بیعت مردم با زمامدار به‌منظور تأیید صلاحیت داشتن رهبر نیست، ولی تعیین حاکم برای وضع قوانین جزئی و اداره جامعه براساس اصل بیعت و شورا بر عهده مردم است و مردم نیز ملزم به انتخاب فرد دارای دو صفت «فقاہت» و «عدالت» هستند. در واقع هر فقیه به صرف فقیه بودن نمی‌تواند حکومت کند و انتخاب ولی فقیه از جانب مردم است (مطهری، ۱۳۸۸: ۱۵۴). از مطلب مذکور معلوم است که در نظر ایشان نیز فقها پیش از بیعت مردم، تنها صلاحیت اعمال ولایت را دارند و پس از آن است که مجاز به تصدی بالفعل حکومت می‌شوند. همچنین ایشان «بیعت» را وسیله ناقل ولایت و ایجادکننده آن می‌داند نه ابزار کاشف و تأییدکننده صلاحیت رهبر برای حکومت کردن.

اگر امام بحق را مردم از روی جهالت و عدم تشخیص نمی‌خواهند، او به زور نباید و نمی‌تواند خود را به مردم به امر خدا تحمیل کند. لزوم بیعت هم برای این است (مطهری، ۱۳۹۱، ج ۲: ۷۰).

در ادامه مطالب مطروحه، موارد دیگری به‌عنوان مبانی نظریه نخب در نگاه استاد مطرح می‌شود. ایشان در یکی از اثرهای خود در مورد واژه «اولی‌الأمر» مذکور در سوره نساء، می‌گوید: «همبستگی دین و سیاست که امثال سید جمال مطرح می‌کردند به معنای این نبود که به قول کواکبی، استبداد سیاسی به خود قداست دینی بدهد؛ بلکه به این معنی است که توده مسلمانان حق دخالت در سرنوشت سیاسی خود را یک وظیفه و مسئولیت مهم دینی بشمارند... چنانکه می‌دانیم وابستگی دین به سیاست به مفهومی که در بالا طرح شد، یعنی مقام قدسی داشتن حکام، اختصاص به جهان تسنن دارد. در شیعه هیچ‌گاه چنین مفهومی وجود نداشته است و تفسیر شیعه از اولوالامر هرگز به‌صورت بالا نبوده است» (مطهری، ۱۳۷۴: ۲۵-۲۶). شهید مطهری «اولوالامر» را که مبنای اصلی نظریه ولایت فقیه است، به غیر معصوم تعمیم نمی‌دهد، بنابراین از لحاظ ادله قرآنی، قائل به ولایت فقیه محسوب نمی‌شود. ایشان در مورد نقش فقیه در حکومت اسلامی می‌گوید: «ولایت فقیه به این معنی نیست که فقیه خود در رأس دولت قرار بگیرد و عملاً حکومت کند. نقش وی در یک کشور اسلامی، یعنی کشوری که در آن مردم اسلام را به‌عنوان یک ایدئولوژی پذیرفته و به آن ملتزم و متعهدند، نقش یک ایدئولوگ و نه نقش یک حاکم است. وظیفه ایدئولوگ این است که بر اجرای درست و صحیح ایدئولوژی نظارت داشته باشد... تصور مردم ما از ولایت فقیه این نبود و نیست که فقها حکومت کنند و اداره مملکت را به دست گیرند... ولایت فقیه، یک ولایت ایدئولوژیکی است و اساساً فقیه را خود مردم انتخاب می‌کنند و این امر عین دموکراسی است. اگر انتخاب فقیه به نصب بود و هر فقیهی، فقیه بعد از خود را معین می‌کرد، می‌شد گفت این امر خلاف دموکراسی است. اما مرجع را به‌عنوان صاحب‌نظر مکتب خود مردم انتخاب می‌کنند» (مطهری، ۱۳۵۷: ۸۶-۸۷).

از عبارات مذکور پیداست که ایشان به نظارت ایدئولوژیک بر اجرای قوانین معتقد بوده‌اند. از سوی دیگر، با توجه به آثار مختلف ایشان، بی‌شک شهید مطهری به نظریه انتخاب گرایش داشتند، به این معنا که همان‌طور که مردم مرجع تقلید را با اختیار خود انتخاب می‌کنند، در مورد ولی فقیه به‌عنوان حاکم اسلامی نیز همین‌طور است و مردم حق انتخاب دارند، زیرا حاکم بر سرنوشت خود هستند و نباید چیزی را به آنها تحمیل کرد. در این زمینه فقیه نقش ناظر بر اجرای ایدئولوژی را دارد و نه اینکه حق حکومت داشته باشد.

نظریات آیت‌الله جعفر سبحانی

آیت‌الله سبحانی در کتاب مبانی حکومت اسلامی در توضیح حدیث «الناس مسلطون علی اموالهم»؛ مردم بر اموال خود تسلط دارند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ص ۲۷۲) که به‌طور متواتر از پیامبر (ص) نقل شده است، تسلط هر فرد بر مال خود را از مسلمات فقه اسلامی دانسته و حدیث مذکور را دارای دو جنبه می‌داند: ۱. مردم بر مال خود تسلط دارند؛ ۲. هیچ‌کس بر مال دیگری تسلط ندارد. ایشان در ادامه خاطر نشان می‌کند که هر گاه کسی بر مال کسی سلطه‌ای ندارد، به طریق اولی بر جان او سلطه‌ای نخواهد داشت، این حدیث با ملاحظه مضمون لفظی آن درباره اموال و اولییتی که از آن درباره جان مردم استفاده می‌شود، می‌رساند که هیچ‌کس برای تصرف در اموال و جان مردم از طرف خدا حق و سلطه‌ای ندارد. از انضمام این دو مطلب (هیچ‌کس سلطه‌ای بر جان و مال مردم ندارد و حفظ نظام بدون سلطه بر جان و مال ممکن نیست) نتیجه می‌گیریم که تسلط هر فرد یا گروهی بر اموال و نفوس مردم که لازمه تشکیل حکومت است، باید به اذن و خواست آنان صورت گیرد و هر دولتی که روی کار می‌آید، باید مورد انتخاب و گزینش یا لاقفل مورد پذیرش آنان باشد، تا با قانون عدم تسلط کسی بر مال و جان افراد سازگار باشد. بنابراین سرچشمه قدرت در تشکیل حکومت خود ملت و اراده و خواست آنان است (سبحانی، ۱۳۷۰ الف: ۱۸۶-۱۸۷).

آیت‌الله سبحانی در ادامه در همین کتاب، پذیرش عمومی و ولایت فقیه را به‌منزله عناصر پدیدآورنده حکومت اسلامی ذکر می‌کند و در عین حال ولایت فقیه را از خصایص فقه شیعه می‌داند که در فقه دیگر مذاهب اسلامی به آن توجهی نشده است. ایشان وجود عنصر ولایت فقیه را در رسمی بودن انتخاب‌ها و گزینش‌ها به معنای نادیده گرفتن آزادی عمومی یا قاصر شمردن توده مردم نمی‌داند، بلکه لازمه «مکتبی بودن» حکومت برمی‌شمرد (سبحانی، ۱۳۷۰ الف: ۱۹۴).

ایشان همچنین در مورد تشکیل حکومت و تصدی امور توسط آن می‌گوید: «تشکیل حکومت که برای بقای زندگی اجتماعی انسان ضروری است، بدون تصرف در اموال و نفوس مردم و تعیین محدوده آزادی‌های مشروع آنان امکان‌پذیر نمی‌باشد. راه جمع آن است که دولتی متصدی امر حکومت شود که برخاسته از انتخاب مردم و یا دست‌کم مورد قبول و رضایت آنان باشد» (سبحانی، ۱۳۷۰ ب: ۲۲۶-۲۲۷).

ماهیت انشاء در تعیین ولی فقیه

نظریه «انشاء» ولایت برای فقیه که شباهت بسیاری به مفهوم انتخاب یا تشخیص دارد و به عبارت بهتر منشعب از آن است، حاصل تفکرات و تأملات آیت‌الله نعمت‌الله صالحی

نجف‌آبادی است. ایشان از جمله شاگردان آیت‌الله منتظری و تحت تأثیر ایشان نظریه ولایت انشایی را مطرح کرده‌اند. آیت‌الله صالحی ولایت را به ولایت انشایی و ولایت اخباری تقسیم می‌کند. ایشان در توضیح نظریه خود می‌گوید: «ولایت فقیه به مفهوم خبری به معنای این است که فقهای عادل از جانب شارع بر مردم ولایت و حاکمیت دارند، چه مردم بخواهند و چه نخواهند. و مردم اساساً حق انتخاب رهبر سیاسی را ندارند. ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به معنای این است که باید مردم از بین فقیهان بصیر، لایق‌ترین فرد را انتخاب کنند و ولایت و حاکمیت را به وی بدهند. فقیهان عادل که انتخاب نشده‌اند، ولایت بالفعل ندارند، اگرچه صلاحیت ولایت داشته باشند. تنها فقیه منتخب مردم حق تصرف در کارهای عمومی را دارد» (منتظری، ۱۳۸۶، ج ۸: ۲۷۵).

در نظر ایشان در ولایت فقیه به معنای نصبی یا خبری ولایت برای فقها ثابت است و ولایت بالفعل دارند، در صورتی که در نوع انشایی یا انتخابی فقط ولایت به صورت بالقوه در اختیار فقهاست و صلاحیت اعمال آن را دارند، ولی در مرحله عملی و بالفعل نمی‌توانند آن را اعمال کنند، زیرا مردم ولایت و حاکمیت خود را به آنان واگذار نکرده‌اند. آقای صالحی نجف‌آبادی در بیان دقیق تعریف ولایت اخباری و انشایی می‌گوید: «نوع اول ولایت فقیه به مفهوم خبری نتیجه یک جمله خبری مثبت است؛ به این صورت است که فقهای عادل از طرف خدا منصوب به ولایت هستند. براساس این نظر مردم در دادن ولایت به فقها نقش و سهمی ندارند، بلکه وظیفه دارند بی‌چون‌وچرا ولایت آنان را که فرضاً از جانب خداست بپذیرند. نوع دوم ولایت فقیه به مفهوم انشایی است که نتیجه بحث یک جمله انشایی به معنای امر و دستور است به این صورت که: «مردم باید فقیهی را که دارای شرایط موجود در اصل پنجم قانون اساسی باشد به ولایت انتخاب کنند». مقصود از انتخاب این است که از میان چند فقیه واجد شرایط باید یک نفر یا یک شوری برای زمامداری برگزیده شود. و طبق این نظر نقش اصلی در دادن ولایت به فقیه با مردم است. اینکه می‌گوییم این نوع ولایت به مفهوم انشایی است بدین معنی است که مفهوم «امر» در آن وجود دارد و توضیح آن این است که چون مردم به حکم نیاز طبیعی برای خود رئیس انتخاب می‌کنند، عقل فطری می‌گوید که باید لایق‌ترین فرد را برای ریاست انتخاب کنند و این امر و دستوری است که عقل فطری هر انسانی آن را انشاء می‌کند. چون فقیه موصوف در اصل پنجم قانون اساسی لایق‌ترین فرد برای زمامداری و رهبری سیاسی است، باید مردم فقیهی را که دارای این امتیازات است به ولایت انتخاب کنند و این باید یک باید تحمیلی نیست بلکه حکم عقل سلیم و وجدان بیدار انسان است» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۴۶-۴۷). آقای صالحی در جای دیگری می‌گوید: «رأی مردم در طول ارزش‌های الهی است بدین معنا که حاکمیت اصلی با قانون خدا و ارزش‌های الهی است و رأی مردم در

طول قانون خدا و ارزش‌های الهی قرار دارد، قانون خدا کسی را لایق‌ترین رهبر می‌داند که دارای این ارزش‌ها باشد و مردم باید کسی را که دارای ارزش‌های الهی است به‌عنوان لایق‌ترین رهبر انتخاب کنند. بدیهی است حکم عقل فطری نیز این است که باید لایق‌ترها به زمامداری انتخاب شوند بنابراین خدا و اسلام چیزی را بر انسان تحمیل نکرده‌اند بلکه حکم عقلش را تأیید و بر آن تأکید کرده‌اند» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۷۷). ایشان در تبیین نظریه خود چند دلیل شایان توجه و مناقشه‌آمیز در بیان تفاوت بین ولایت فقیه به معنای خبری با نوع دیگر آن بیان می‌کند.

آیت‌الله صالحی در این زمینه می‌گوید: «۱. لازمه ولایت فقیه به مفهوم خبری اینست که مردم نقشی در تعیین ولی امر و زمامدار ندارند و رضای مردم شرط نیست، ولی لازمه ولایت فقیه به مفهوم انشایی این است که نقش اصلی را در تعیین زمامدار مردم طبق موازین اسلامی که بر پایه همان معیارهای عقلی فطری است بر عهده دارند؛ ۲. فقهای عادل نیروی اجرایی نداشته باشند زیرا اگر مردم فقیه را به زمامداری انتخاب نکنند نیروی مردمی ندارد و نمی‌تواند اعمال ولایت کند، در صورتی که لازمه ولایت فقیه به مفهوم انشایی این است که فقیه انتخاب‌شده دارای ولایت بالفعل است زیرا منتخب مردم است و نیروی او ناشی از رأی مردم است؛ ۳. لازمه ولایت فقیه در مفهوم خبری این است که نصب فقهاء به ولایت به‌صورت یکطرفه از بالا انجام شود و به اصطلاح در شکل یک ایقاع یکطرفه تحقق یابد و رضا و قبول مردم و حتی رضای خود فقهاء شرط نباشد، ولی ولایت فقیه به مفهوم انشایی به این معنی است که ولایت محصول قراردادی بین ولی فقیه و مردم است و ایجاب آن از طرف مردم و قبول آن از طرف فقیه است که طبعاً در آن رضای طرفین شرط خواهد بود؛ ۴. از لوازم دیگر ولایت فقیه خبری این است که مردم نتوانند فقیه متخلف را از ولایت عزل کنند زیرا ولایت را مردم به او نداده‌اند تا بتوانند از او بگیرند و همچنین فقهاء در مقابل مردم تعهدی نداشته باشند زیرا با مردم قراردادی نبسته‌اند ولی لازمه ولایت فقیه به مفهوم انشایی این است که فقیه در صورت تخلف توسط خبرگان عزل می‌شود و در مقابل مردم تعهد دارد که طبق قانون اسلام رفتار کند زیرا مردمی که به او رأی داده‌اند از او تعهد عمل به اسلام را می‌خواهند؛ ۵. لازمه دیگر ولایت فقیه به معنای خبری این است که فقیه عادل و کیل سیاسی مردم نباشد و به نیابت از مردم اعمال ولایت نکند و احکام وکالت را مراعات نکند چون ولایت را از مردم نگرفته است در صورتی که در نوع انشایی ولی فقیه انتخاب‌شده وکیل سیاسی مردم است و به نیابت از مردم اعمال ولایت می‌کند و باید احکام وکالت را رعایت کند و بدیهی است که این وکالت در همه شعبه‌های حکومت و در زمامدار کل نیز وجود دارد» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۵۰-۵۲).

تفاوت‌هایی که ایشان ذکر کرده همگی در بسیاری از موارد قابل مناقشه است، زیرا در ولایت فقیه به مفهوم نصبی یا اخباری به‌طور مسلم رضایت آگاهانه مردم شرط است، برخلاف گفته ایشان، زیرا فقیه مشروعیت اعمال حاکمیت دارد و برای فعلیت یافتن حاکمیتش باید رضایت مردم را از نظر مقبولیت عمومی به‌دست آورد، زیرا تشکیل حکومت به‌منظور اجرای قوانین و مقررات اسلامی در جامعه واجب است و تحصیل رضایت مردم از باب مقدمه واجب، واجب است و در نظر امام خمینی (ره) نیز همین گونه بوده است. در مورد اینکه ایشان گفته‌اند ولایت فقیه عقد وکالت به معنای دقیق کلمه است و این جمله خلاف مسلم نظریات آیت‌الله منتظری نظریه‌پرداز اصلی ولایت انتخابی مقیده است، زیرا ایشان ولایت فقیه را عقد وکالت به معنای خاص نمی‌دانست و آن را پیمانی به‌مثابه بیع می‌دانست که عقد لازم است و ولایت و حاکمیت از جانب خدا و از طریق مردم به فقیه واگذار می‌شود که یکی از مبانی اصلی آن «الناس مسلطون علی اموالهم» است و مردم ملزم‌اند فقیه جامع‌الشرایط را به ولایت بر خود برگزینند. در جای دیگری ایشان گفته است که فقیه انتخاب‌شده توسط مردم قابل عزل توسط مجلس خبرگان است، البته این نظر بر مبنای این است که در مشروعیت‌بخشی به ولی فقیه، رأی مردم شرط است، ولی آنهایی که مشروعیت را بدون واسطه الهی می‌دانند، چنین اعتقادی ندارند.

آیت‌الله مصباح یزدی در این زمینه می‌گوید: «آنچه در نظریه ولایت فقیه مطرح است و موجب تمایز این نظریه از نظریه دموکراسی می‌شود عبارت است از اینکه هرچند مقبولیت مردمی شرط تحقق حکومت است اما ملاک مشروعیت و قانونی بودن حکومت از نظر اسلام رأی مردم نیست بلکه اساس مشروعیت را اذن الهی تشکیل می‌دهد. و این مطلب ریشه در اعتقادات مردم و نوع نگرش یک مسلمان به عالم هستی دارد. آنچه از لحاظ نظری باید ثابت شود مربوط به مشروعیت و حقانیت حکومت است ولی اگر یک حکومت دارای مشروعیت کامل باشد ولی خواست و رضایت مردم را نداشته باشد، قابلیت تحقق عینی در سطح جامعه را نخواهد داشت» (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۲۵۴-۲۵۵).

در دیدگاه آیت‌الله مصباح، مشروعیت حکومت بدون واسطه، الهی است و رأی و نظر مردم تأثیری در مشروعیت‌بخشی به حاکم ندارد و حاکم از لحاظ نظری دارای مشروعیت است، ولی از لحاظ عملی و تحقق حاکمیتش در جامعه به‌طور عینی باید رضایت مردمی تحصیل کند. به‌عبارت بهتر، در نظریه ولایت انتخابی حاکم ولایت به‌صورت بالقوه هم ندارد چه برسد به‌صورت بالفعل، ولی در نظریه ولایت انتصابی یا خبری، حاکم ولایت بالقوه دارد و برای اعمال ولایت که به‌صورت حاکمیت متجلی می‌شود، نیاز به مقبولیت عمومی دارد. از سوی دیگر، آیت‌الله صالحی نجف‌آبادی در مورد لزوم بیعت مردم با ولی فقیه می‌گوید: «بیعت به

معنای رأی اعتماد و انتخاب و رسمیت دادن به زمامداری کسی است که با او بیعت می‌کنند که پس از بیعت، او قدرت پیدا می‌کند و نیروهای اجرایی را به دست می‌گیرد و می‌تواند اوامر حکومتی را صادر و اجرا کند و قبل از بیعت چنین قدرتی ندارد اگرچه قبلاً به خلافت منصوب شده باشد» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۶۷).

در نظر ایشان تا قبل از بیعت، فقیه ولایت بالفعل ندارد و قبل از بیعت نیز ولایت بالقوه ندارد، به عبارت بهتر، فقیه تا قبل از بیعت مردم که قراردادی بین فقیه و مردم است و طریقه‌ای برای ابراز انشا و انتخاب فقیه جامع‌الشرایط برای سپردن ولایت و حاکمیت به اوست، نه ولایت دارد و نه حق اعمال حاکمیت ناشی از آن را. ولی اگر منصوب به ولایت باشد، ولایت دارد ولی حق اعمال حاکمیت ندارد و این تفاوت اصلی مفهوم بیعت در نظریه خبری و انشایی است. از سوی دیگر، اگر مردم با فقهی در قالب انتخاب بیعت کنند، ملزم به رعایت شرایط بیعت هستند تا زمانی که او از وظایف قانونی‌اش تخلف کند یا فاقد یکی از شرایط خود شود، مانند عدالت که در این صورت خودبه‌خود معزول است. او به دلایلی بر حق انتخاب و امکان انشای ولایت و حاکمیت برای فقیه توسط مردم نیز اشاره می‌کند که به چند مورد اشاره می‌شود: «۱. عقل فطری انسان‌ها که حکم می‌کند باید لایق‌ترین افراد زمامدار انسان باشند؛ ۲. دلایل امر به معروف و نهی از منکر که همه آیات و اخباری که دعوت به امر به معروف و نهی از منکر می‌کند با عموم و اطلاق دلالت دارد که باید همه مردم به حاکم کردن صالحان که مصداق کاملی از معروف است امر کنند و عملاً نیز برای تحقق آن بکوشند و از حاکم کردن ناهلان که مصداق کاملی از منکر است نهی کنند و عملاً نیز برای جلوگیری از آن بکوشند» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۱۴۷، ۱۵۱-۱۵۰، ۱۵۳-۱۵۴). ایشان از سوی دیگر برای رد نظریه ولایت انتصابی یکی از روایات مورد استناد را به چالش می‌کشد. آقای صالحی دلالت توقیع شریف را بر ولایت فقیه همچون بسیاری دیگر از نظریه‌پردازان ولایت انتخابی زیر سؤال می‌برد و آن را حداکثر در مقام بیان شأن مرجعیت برای فقها می‌داند: «روایت حدیث که در این روایت آمده، به معنای فقهاء نیست بلکه به معنای راویان اخبار است که از آنها احکام شرعی استنباط می‌شود» (صالحی نجف‌آبادی، ۱۳۷۸: ۹).

برخی در این مورد گفته‌اند: «تأیید شرعی تسلط مردم بر اموال خود به طریق برهان» (ان کاشف از تأیید شرعی تسلط آنها بر نفس و شئون و تعیین سرنوشت آنها توسط خودشان می‌باشد) (منتظری، ۱۳۸۸: ۳۶).

«انشای ولایت» به معنای ایجاد و احداث ولایت برای فقیه است که از قبل وجود نداشته است و از طریق بیعت انجام می‌پذیرد؛ یعنی فقهایی که تنها صلاحیت اعمال ولایت را

به صورت بالقوه دارا هستند، پس از رجوع مردم و بیعت با آنها به صورت بالفعل صلاحیت اعمال ولایت را می‌یابند.

نتیجه

در مسئله ولایت فقیه از انتخاب به معنای دقیق کلمه نمی‌توان سخن گفت و هیچ‌گاه در زمینه فقه سیاسی از انتخاب به معنای مصطلح (دموکراسی) تعبیر نشده است، بلکه مردم در صورت وجود فقیه جامع‌الشرایط، مکلف به بیعت و رجوع به وی هستند، یعنی مسئولیت مردم در این زمینه تکلیف‌محور است و نه حق‌محور. از طرفی اگر بنابر نظر برخی، ولایت انتخابی را فاقد سابقه در فقه شیعه بدانیم، می‌توان گفت که نظریات فقهای معتقد به این نظریه، نظریه‌هایی با حق حاکمیت برای مردم در کنار حق حاکمیت الهی است، زیرا نظریه رایج در این زمینه، نظریه نصب بوده است. از سوی دیگر، در نظر آیت‌الله صالحی نیز نقش تعیین‌کننده مشروعیت بخشی برای مردم در نظر گرفته شده، که ایشان نیز قبل از آیت‌الله منتظری نظریه خود را ارائه کرده است، ولی همان‌طور که گفته شد، صاحب اصلی نظریه ولایت انتخابی، آیت‌الله منتظری هستند و هر دو فقیه صاحب دو نظریه نتیجه یکسان ولی ماهیت متفاوت‌اند. بنابراین در مفهوم انشاء و انتخاب فقیه جامع‌الشرایط به ولایت و حاکمیت بر جامعه، مردم اختیار و اراده دارند و نمی‌توان چیزی را به آنها تحمیل کرد. به عبارت بهتر، فقیه هر چند جامع‌الشرایط دارای منصب ولایت و حق اعمال حاکمیت نیست، مگر اینکه مردم او را به ولایت انتخاب کرده و برای اعمال حاکمیت با او بیعت کنند و بیعت در اینجا ناقل و انشای ولایت برای فقیه است نه کاشف و محقق و تأییدکننده آن. از طرفی چنانچه مردم آمادگی لازم برای انتخاب یا تشخیص ولی فقیه را نداشته نباشند، به‌طور غیرمستقیم و از طریق نمایندگان متخصص در مسائل فقه سیاسی اقدام می‌کنند. در واقع یکی از نقاط تمایز نظریه ولایت انتخابی و نظریه ولایت انتصابی، مشروعیت الهی بدون واسطه فقیه منتصب، و نصب او به ولایت و مشروعیت الهی مردمی با واسطه فقیه منتخب و صلاحیت اعمال ولایت وی بعد از رجوع مردم به اوست، زیرا قائلان به نظریه انتخابی، حکومت را در عصر غیبت تلفیقی از حکومت الهی مردمی می‌دانند. تفاوت دیگر این است که فقیه منتخب، مقید به رعایت قوانین بشری از جمله قانون اساسی است؛ در حالی که فقیه منتصب، مقید به رعایت قانون اساسی نیست، بلکه دارای اختیارات لازم در راستای کارآمد شدن نظام است؛ چه این اختیارات در قانون اساسی برای او احصا شده یا نشده باشد. همچنین در نوع انتخابی شرط زمانی می‌توان قید کرد، البته ممکن است با مقتضای اعمال ولایت ناسازگار باشد، زیرا مقتضای ولایت فقیه، مادام‌الوصف بودن آن است نه مادام‌العمر بودن آن و فقیه تنها در صورت ارتکاب خطا یا گناه عمدی از ولایت قهراً معزول

است و تا چنین نشده باشد، صلاحیت اعمال ولایت را به صورت بالقوه و بالفعل دارد. همچنین به طور خاص تفاوت ماهیت «انتخاب» و «تشخیص» در نظریه ولایت انتخابی این است که جهت وکالتی بودنش، مردم فقیه را انتخاب می‌کنند و از نظر ولایتی بودنش، اوصاف مربوط به حاکم اسلامی را تشخیص می‌دهند. از طرف دیگر، از میان قائلان به نظریه نخب، باید خاطر نشان کرد شهید مطهری نیز به ولایت فقیه پرداخته‌اند که همان‌طور که بیان شد، از آثار ایشان پیداست که به نظریه انتخابی گرایش داشته‌اند. نکته دیگر اینکه فقها و متکلمانی که قرائت انسانی از دین دارند و از انسان به ماهو انسان حرف می‌زنند و حق انتخاب به معنای صاحب اختیار بودن مردم برای آنها قائل‌اند، مثل شهید مطهری، به نظریه نخب گرایش دارند.

منابع و مأخذ

۱. باقی، عمادالدین (۱۳۹۴). فلسفه سیاسی اجتماعی آیت‌الله منتظری، ج اول، تهران: سرایی.
۲. برجی، یعقوبعلی (۱۳۹۰). ولایت فقیه در اندیشه فقیهان، ج دوم، تهران، سمت و دانشگاه امام صادق (ع).
۳. بهجت، محمدتقی (۱۴۲۶ق). جامع‌المسائل، ج پنجم، قم، دفتر آیت‌الله‌العظمی بهجت فومنی.
۴. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۹). ولایت فقیه، ولایت فقاها و عدالت، ج نهم، قم: اسراء.
۵. نسیم اندیشه، دفتر سوم، ج دوم، قم: اسراء.
۶. جوان آراسته، حسین (۱۳۸۳). مبانی حاکمیت در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، قم: دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری.
۷. مبانی حکومت اسلامی، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۸. حبیب‌نژاد، سید احمد (۱۳۸۹). مجلس خبرگان (مشروعیت و وظایف و اختیارات)، تهران: کانون اندیشه جوان.
۹. حکمت‌نیا، محمود (۱۳۸۹). آرای عمومی (مبانی، اعتبار، قلمرو)، تهران: سازمان انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۱۰. حقیقت، سید صادق (۱۳۸۱). توزیع قدرت در اندیشه سیاسی شیعه، تهران: هستی نما.
۱۱. مسئله‌شناسی مطالعات سیاسی اسلامی، قم: مؤسسه بوستان کتاب.
۱۲. نقد متون سیاسی، قم: انتشارات طباطبائی.
۱۳. مبانی اندیشه سیاسی در اسلام، قم: دانشگاه مفید.
۱۴. سبحانی، جعفر (۱۳۷۰ الف). مبانی حکومت اسلامی، ترجمه و نگارش داود الهامی، قم: توحید.
۱۵. مفاهیم القرآن فی معالم الحکومه الاسلامیه، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۶. شبیری زنجانی، سید موسی (۱۳۹۰). رساله توضیح المسائل، ج بیستم، قم: سلسبیل.
۱۷. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله (۱۳۷۸). ولایت فقیه حکومت صالحان، تهران: امید فردا.
۱۸. قاضی‌زاده، کاظم (۱۳۸۶). مردم‌سالاری دینی، ج ۱ و ۲، قم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۱۹. کدیور، محسن (۱۳۸۷). نظریه‌های دولت در فقه شیعه، ج هفتم، تهران: نشر نی.
۲۰. حق‌الناس (اسلام و حقوق بشر)، ج اول، تهران: کویر.
۲۱. لاریجانی، محمدجواد (۱۳۸۳). نقد دینداری و مدرنیسم، ج سوم، تهران: اطلاعات.
۲۲. مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق). بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث.
۲۳. لکزایی، شریف (۱۳۹۲). بررسی تطبیقی نظریه‌های ولایت فقیه، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۲۴. محلاتی، محمد سروش (۱۳۹۴). حکومت اسلامی در اندیشه سیاسی شهید مطهری، مصاحبه مندرج در وبسایت حجت‌الاسلام و المسلمین محمد سروش محلاتی.
۲۵. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۸). پاسخ استاد به جوانان پرسشگر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۶. ----- (۱۳۹۱). پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ج ۲، ج هشتم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۷. ----- (۱۳۹۱). نظریه سیاسی اسلام، ج ۱، ج ششم، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).
۲۸. مطهری، مرتضی (۱۳۹۱). حماسه حسینی، ج ۲، تهران: صدرا.
۲۹. ----- (۱۳۵۷). پیرامون انقلاب اسلامی، قم: صدرا.
۳۰. ----- (۱۳۷۴). نهضت‌های اسلامی در صدساله اخیر، تهران: صدرا.
۳۱. ----- (۱۳۵۸). مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری، ج ۷، تهران: صدرا.
۳۲. ----- (۱۳۸۸). آینده انقلاب اسلامی ایران، ج سوم، تهران: صدرا.
۳۳. منتظری، حسینعلی (۱۴۰۹ق). دراسات فی ولایة الفقیه و فقه الدولة الإسلامیة، ج ۱، ج دوم، قم: نشر تفکر.
۳۴. ----- (۱۴۱۶ق). البدر الزاهر فی صلاة الجمعة و المسافر، ج سوم، قم: مکتبه آیه‌الله العظمی المنتظری.
۳۵. ----- (۱۳۷۹). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۱ و ۲، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، تهران: نشر سرایی.
۳۶. ----- (۱۳۸۶). مبانی فقهی حکومت اسلامی، ج ۸، ترجمه و تقریر محمود صلواتی، تهران: سرایی.
۳۷. ----- (۱۳۸۸). حکومت دینی و حقوق انسان، تهران: نشر گواهان.
۳۸. موسوی بجنوردی، سید محمد (۱۳۹۰). مجموعه مقالات فقهی، حقوقی و اجتماعی، ج ۱۰، ج اول، تهران: پژوهشکده امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی.
۳۹. میراحمدی، منصور (۱۳۹۳). اسلام و دموکراسی مشورتی، ج سوم، تهران: نشر نی.

Archive of SID